

پدر بزرگها و مادر بزرگها

نوشته فرناند ایزامیر

ترجمه دکتر آصفه آصفی

دانشیار دانشسرای عالی

سومین دوران زندگی

بطور تحقیق پدر بزرگها و مادر بزرگها دارای رفتار و کردار و خصائص بسیار زیادی هستند. همین طور هم موقعیت های بسیار متفاوتی وجود دارد که خواه نا خواه آنان را به خصایص و رفتار خود دلبنده و معتقد میسازد. بنا بر این تغییر و بهبود آنان با در نظر گرفتن اینکه در میانان «کهن سالانی با افکار و عقاید پیر و ناتوان» هم یافت میشود غیر ممکن بنظر



میرسد ، لذا بذکر مثالهایی که
بتواند در باره بعضی از رفتارها
و موارد ما را روشن سازد و
کمک نماید قناعت میکنیم .
موقیبتی تازه

پدر و مادر بزرگ شدن
ورود به مرحله ای از زندگی
است که در پی مراحل خوب و
خوش گذشته می آید و بسیار

اتفاق می افتد که این مسئله زودتر
و بطور پیش رس اتفاق می افتد
و چه بسا دیده میشود که زن و
شوهری در آستانه چهل سالگی
می بینند پدر بزرگ و مادر
بزرگ شده اند .

بدون شك در سایه بهداشت
و علم پزشکی ، در نسل فعلی
پدر بزرگها و مادر بزرگهایی
وجود دارند که اگر از
فرزندانشان بیشتر فعال و توانا
نباشند کمتر نیستند . باید کوشید
این زبان حال بسیاری از جوانان
است؛ چرا نباید برای پدر بزرگها
و مادر بزرگها در مقابل ضعف
جسمی و سستی های فکری ناشی از
پیری نوعی وسیله یا سائل دفاعی
و حمایتی وجود داشته باشد ؟

مهندسین جوان میگویند
که بایستی در چهل سالگی کنار
گذشته شوند . نباید منکر شد
گاهی لازم است بعضی ها جای
خود را بچوانان واگذارند ،
زیرا این گروه می توانند اگر
معلوماتشان را با روز و زمان
تطبیق دهند از حاصل دانسته های
خود به نحو دیگری استفاده
نمایند و مورد استفاده قرار
گیرند . ولی آنانکه کنار رفته اند
دچار نوعی بدبینی می شوند
که بخود خوری و ناراحتی آنان
می انجامد ، همینطور است در
مورد پدر بزرگها و مادر
بزرگهایی که فقط به گذشته
می اندیشند و نمیخواهند در یاد
که زمان گذشته را پشت سر گذاشته
اند و برای امروز هم مسئولیتهایی
دارند . این کشش و کوشش بین

آنان و جوانانی که صمیمانه
معتقدند زندگی با پدر بزرگ
شدن و مادر بزرگ شدن خاتمه
می پذیرد همیشه جریان دارد
در صورتیکه همین جوانان خیلی
زودتر از آنکه به تصورشان
بگذرد خود پدر و مادر بزرگ
خواهند شد . پدر بزرگ و
مادر بزرگ از نظر جوانان
کهن سالانی هستند که زمانشان
گذشته است و آنان را کهن
سربازانی می پندارند که دیگر
قابل استفاده نیستند و فقط
خودشان را به این قاعده می سازند
در مواقع لزوم اگر بتوانند
خدمتی برای آنها انجام دهند
ولی باید دید واقعا برای هر
قرار ساختن موازنه ای جهت
بقیه سالهای زندگی آنان خدمت
و کمکی خواهند کرد ؟

محققا باید دگرگونی
تحویلی مبنی بر قبول سومین
دوران زندگی بطور فعال
آمیخته با زندگی شغلی
اجتماعی و سیاسی کشور
افکار پدید آید . با در نظر
گرفتن اینکه پدر بزرگها و مادر
بزرگها آنچه در گذشته بوده اند
نیستند ، شایسته نیست که شهرت
و مقام گذشته خود را در
حاشیه کارهای فعلی قرار دهند
و همیشه آنها را تعقیب کنند .
پدر بزرگها و مادر بزرگها
امروزی غالباً در خارج از
خانواده داشته اند زندگانی
فعالی که در خلال آن ، فرصت
شناسائی اشخاص دانستن مسائل
را یافته اند . آنان غالباً از نظر



تعمیم و تحصیل از پدر و مادرهای خود پیشرفته تر هستند و بهمین دلیل پیشرفت آنان با مقتضیات زمان سهل تر و آمادگی آنان زیاد تر است .

آنان میتوانند با مسافرت های زیاد بوسیله وسائط نقلیه سریع امروزی و با استفاده از رادیو و تلویزیون آشنائی بیشتری در مورد کشور خود و همه جهان بدست آورند و شناخت همین مسائل به روابط و مشکلات خانوادگی جهت و ابعاد دیگری میدهد . مادر بزرگی که در کنار

بخاری به بافتن مشغول است به «فلکلور» و زندگی روستائی متعلق است ، مادر بزرگ امروزی از لباس زیر نایلون استفاده می کند و در انجمن شهر مقامی دارد و تعطیلاتش را به بیلاقی میرود . بسیاری از پدر بزرگ های فعلی سعی میکنند تا اندازه ای خود را در مسیر زمان قرار دهند و نه تنها اگومبیا های خود را خود می رانند بلکه مایلند با نوعی ورزش نیز خود را سرگرم سازند و با آنکه غالباً سطح معلوماتشان از سطح معلومات نسل فعلی کمتر است و لی سعی می کنند خود را در جریانات روز نگهدارند و می توانند در باره همه چیز صحبت کنند و با شنیدن سخنان جوانان معلومات خود را غنی تر می سازند . آنها نیکه کاری کنند گاهی خود را با مسائل شغلی نظیر مشکلات فرزندان متأهل خود برابر می بینند و در انجام کارهای شبیه کار آنان خود

را متعهد و ملزم می یابند . بر عکس آنها نیکه در حال باز نشستگی بسر میبرند اگر جایی برای خود در اجتماع امروزی باز نکنند و بهر نحو نیکه ممکن است در کارهای اجتماعی هنری ، یا حرفه ای یا لا اقل در حد ریاست دسته تیله بازان شرکت نداشته باشند متوجه میشوند که با دست خود رابطه شان را با فرزندان شان تیره خواهند ساخت . افول و نقصان زندگی در زمان پیشین

در گذشته پدر بزرگ و مادر بزرگ شدن به معنی افول و زوال زندگی بود . با در نظر گرفتن اینکه سابقاً دیر متأهل میشدند و با اینکه پدر بزرگها و مادر بزرگهای آن زمان از پدر بزرگها و مادر بزرگهای امروزی پیر تر بودند و وظایف خود را بهتر انجام میدادند و مشعل فروزان زندگی را پشت سر گذاشته در سر اشویی حیات با طرافیان خود علاقمند بودند .

تفاوت بین دو نسل با توجه بطرز تربیت و اختلاف سلیقه آنها معرف جدائی و دوری طرز تفکر و برداشت و عدم شباهت بین دو نسل میباشد ، کودکان بعد از جنگ جهانی دوم بهتر معنی استقلال و احتیاج با استقلال را درک کرده اند و چون بنوبه خود ، پدر و مادر بزرگ میشوند برای نیل باین هدف بیشتر سعی میکنند کانون خانواده را طوری هدایت نمایند

که فرزندان را کمتر «آمرانه و جهت نما» تربیت کنند .

پدر بزرگ و مادر بزرگ امروزی هر قدر خود را از قبول مسئولیت موفقیت ها و شکست های خانواده های جوان دور نگه دارند بهمان اندازه نامزیرند سر نوشت آنان را بدست گیرند .

پدر بزرگها و مادر بزرگهای امروزی هم مانند همه مردم میتوانند مرتکب اشتباهاتی بشوند . ولی بخوبی میدانند که نمیتوانند گذشته را دوباره

بدست آورند ، چون نقش تربیتی آنان برای فرزندان خاتمه پذیرفته و این نقش در باره نوه های شان کاملاً محدود است (مگر آنکه فرزندان این وظیفه را با آنان محول نمایند) . پس نباید گذشت گذشته ، سایه سنگین خود را بر روی ارتباطات فعلی بگسترانند . همچنین آنان بخوبی فهمیده اند که کناره گیری و عدم مداخله تحت عنوان سکوت مطلق و سرزنش گر از ابراز نظر و عقیده با وضوح و روشنی کامل مشکلتر و غیر قابل هضم تر است .

پس نظریاتشان را با صراحت و بدون سرزنش ارائه مینمایند و امکان رد یا قبول آن را بدون آنکه به روابط دوستانه و صمیمانه آنان لطمه وارد آورد بفرزندان واگذار مینمایند زیرا در محیط دوستانه و صمیمانه همه کس میتواند همه چیز را بگوید و بسیار هم خوب موضوع را توجیه و تشریح

نماید بدون آنکه مبالغه نموده و سبب کدورت و رنجش گردد. در گذشته مادر بزرگها در حالتی شبیه به «در خود فرو رفتگی» زندگی کرده بودند و زندگی برابر با آنچه که در نظرشان قابل قبول بوده است فکر میکردند و با سختی و اشکال می پذیرفتند که ممکن است دیگران طرز تفکر دیگری داشته باشند و همین مسائل نه تنها باعث نا هماهنگی بین آنها و فرزندان و نوادگان آنها میشد بلکه با شوهرانشان هم توافق کامل نداشتند.

از طرف دیگر زنان جز خانه دنیای دیگری را نمیشناختند اصولاً آنها کوشش داشتند که وجودشان را در نظم و ترتیب و ترکیب خانه خود به اثبات رسانند و با مادر بزرگ شدن سعی میکردند بر همین یگانه قلمرو خود - جاییکه میتوانند غریزه برتری خواهی خود را ارضاء نمایند - حکومت حسودانه ای برقرار سازند.

آنان بیشتر به احترامات ظاهری اهمیت میدادند و بآن بستگی داشتند تا بآنچه که قلباً و حقیقتاً فکر میکردند، یا بهتر بگوئیم نمیتوانستند تصور کنند که معتقدات و گفته هایشان حقیقت واقعی و خلاصه افکارشان میباشد، بلکه تظاهر به حقیقت اعتقادات خود داشتند.

پدر بزرگها کلیه خواسته های خود را در خارج از محیط خانه ارضاء میکردند، ولی در

منزل برای حفظ آرامش خانواده بی سکوت پناه نمیبردند. بتعلیم و تربیت کودکان توجه نداشتند و کمتر با فرزندان متأهل خویش خود را مشغول میساختند. فقط خود را مأمور تهیه و مسائل مادری خانواده میشناختند و بهمین دلیل و زیر همین عنوان معتقد بودند که احترام بمقام خانواده را به قیمتی بسیار گران تأمین میسازند.

بعضی از پدر بزرگها حاضر نبودند که هیچ کاری جز بامیل و اجازه آنان در خانواده انجام شود و در نظر آنان اهمیت «مردم چه خواهند گفت» بسیار زیاد بود. مشکل مهم و موضوع اصلی، صورت ظاهر خانواده و موقعیت آن در نظر دیگران بود به احساسات حقیقی هر يك از افراد خانواده نسبت بد دیگری غالباً کینه و عداوتی در داخل خانواده وجود داشت که در خارج نشان داده نمیشد و بنظر میرسید که آنان طلاق و جدائی را نمیپسندند، حتی اگر از نظر مذهبی مجاز به انجام آن بودند سکوت سنگین و کشنده را بیشتر ترجیح میدادند.

تحولات تدریجی بر اثر تغییرات وضع زندگی

در ۶۰ یا ۷۰ سال پیش (سالهای دراز ۱۲۸۰) شمسی زندگی فرزندان خیلی کمتر از امروز با زندگی والدینشان توأم و آمیخته بود کودکان در بین خودگروهاهایی تشکیل میدادند،

ولی هرگز بفکرشان خطور نمیکرد که با بزرگترها هم ممکن است همصحبیت شوند و در عین حال احساس کمبود هم نداشتند. اگرگاهی والدین تصمیم میگرفتند که موضوعی را برای فرزندان توجیه کنند بایستی آنان سرا پا گوش می شدند و بعضی اینکه فرزندان سؤالی میکردند یا احیاناً ابراز مخالفت مینمودند آنان را بسکوت وادار میساختند یادآور میشدند که برای ابراز عقیده هنوز بسیار جوانند بعلاوه در برابر اشخاص بزرگسال نبا بد در مقام جوابگویی برآیند، زیرا سخنان آنان نافذ و قاطع و لازم الاجراست. البته این روش را نمیتوان به تمام خانوادهها اطلاق نمود. در بسیاری از خانوادهها نیز زندگی با رویه های دیگری میگذشت و در تعداد محدودی از خانوادهها که کودکان مطلقاً زیر نظر پرستارهای دائمی و با فقدان کامل آزادی بسر میبردند بموقعیت و زندگی بزرگسالان خیلی خوش بین نبودند، ولی تشتت آراء و نفاق و تفرقه امروزی هم وجود نداشت. جالب این است که همین کودکان و قتیکه از دواج میکردند شاید در اثر تحولات اجتماعی و اعلام خطرها و یا در اثر توسعه و تعمیم علوم و تعلیم و تربیت، معتقد میشدند که بایستی شخصیت فرزندان خود را در نظر گرفت و طبیعت واقعی، سلیقه و استعداد آنان را شناخت و تشخیص داد ●